

## گونه‌شناسی در بررسی‌های اجتماعی

گونه‌شناسی به عنوان وسیله‌ای جهت طبقه‌بندی پدیده‌های اجتماعی و در نهایت کمک به درک و شناخت بیشتر این پدیده‌ها از مسایلی است که همواره توجه محققان اجتماعی را به سوی خود جلب کرده است. با توجه به اهمیت این مسئله متن زیر که توسط «آلبر بریمو» (A. Brimo) استاد دانشگاه حقوق و علوم اقتصادی و اجتماعی پاریس نوشته شده است، و توسط خانم «دکتر فرنگیس اردلان» استادیار دانشگاه تهران به فارسی ترجمه شده است، میتواند برخی از نکات مسئله‌گونه‌شناسی و نارسایی‌های آنرا روشن سازد. نویسنده مقاله پس از طرح موضوع، مسایل گونه‌شناسی را از دیدگاه برخی از مکتب‌های نوین علوم اجتماعی مورد بررسی قرار میدهد (۱).

\*\*\*

### مقدمه

علم مجموعه‌ای از دانستنی‌های منضبط است که بر اساس تجزیه و تحلیل مقایسه‌ای ترکیب یافته است و دارای نوعی نظام مبتنی بر طبقه‌بندی میباشد، و پدیده‌های مورد بررسی آن در دسته‌های معین و برحسب ضوابط مشخصی، منظم شده است.

در علوم دقیقه طبقه‌بندی نتیجه مستقیم نگرش انتزاعی واقعیت است که حدود و شرایط علم را مشخص میکند، لکن در علوم اجتماعی این امر با دشواری‌هایی همراه است که از «بی‌شکلی» (Amorphisme) پدیده‌های اجتماعی ناشی میشود، و این به دو علت است. یکی اینکه عناصر بوجود آورنده جامعه به‌سختی از یکدیگر تفکیک میشوند و دیگر اینکه اگر در ابتدای مطالعه اصول موضوعه مشخص و

نامه پژوهشکده، سال دوم،  
شماره اول، بهار ۲۵۲۷

ورد نظر را در دست نداشته باشیم ، ساخت داخلی پدیده های اجتماعی مورد بررسی  
نچنان که باید روشن نمیشود . در علوم دقیقه تجزیه عناصر بوجود آورنده يك ساخت  
عین از یکدیگر و در دست داشتن مبنایی برای طبقه بندی کاری نسبتاً آسان است ، لکن  
علوم اجتماعی ما در مقابل پدیده‌هایی هستیم که در عین استمرار در زمان ، درحقیقت  
وجودیت آنها با یکدیگر مرتبط است و در نتیجه به دست آوردن ساختهای انفرادی و نیز  
گونه‌شناسی کار آسانی نیست .

برای اینکه طبقه بندی و یا گونه‌شناسی معتبر باشد ، باید عناصر را مشخص  
کرده و از یکدیگر جدا ساخت. ولی نهادها ، مجموعه‌های جمعی ، و ساختهای اجتماعی  
به صورتی با هم در ترکیب هستند که نمیتوان به سهولت اختلافها و تضادهای آنها را  
شناسایی کرد . بعلاوه بیشتر طبقه‌بندی‌ها بر اساس يك نوع مفهوم سازی قبلی صورت  
گرفته است ، و به همین دلیل در مورد معنی مفاهیم بندرت میتوان میان جامعه‌شناسان

حدت نظری مشاهده کرد .

## گونه‌سازی

با وجود مشکلات مذکور ، باید دانست که در علوم اجتماعی امکان ارائه  
نوعی از طبقه بندی پدیده‌ها وجود دارد ، لکن این طبقه‌بندی‌ها بجای اینکه بر اساس  
مفهوم خاص دسته‌ها باشد ، بیشتر بر مبنای مفهوم گونه ( Type ) ساخته و پرداخته  
میشود . پدیده‌های طبیعی بر حسب خصوصیات واقعی آنها طبقه بندی میشود ، در صورتیکه  
در مورد پدیده‌های اجتماعی ترکیب گونه‌هاست که امکان طبقه بندی را فراهم میسازد .  
گونه‌شناسی بر اساس ویژگیهای گونه‌های خاصی بوجود می‌آید ، یعنی بر مبنای انتخاب  
خصوصیاتی است که بیان‌کننده يك پدیده است و ما بوسیله آن می‌توانیم عناصر دیگر را  
خصوصیات مزبور جدا سازیم .

بر اساس نظر «ماکس وبر» (Max Weber) گونه بوسیله فرضیه‌ها و توصیف  
یافته و مفهوم تبیین میشود ، زمانی که گونه خاص يك واقعیت مادی باشد ، گونه بوسیله  
فرضیه مشخص میشود ، ولی وقتی که فقط بعضی از جنبه‌های يك پدیده مورد نظر باشد  
آن وقت است که گونه بوسیله توصیف ساده پدیده به دست می‌آید ، و چون گونه به خصوصیات  
عنوانی يك واقعیت اکتفا نمیکند ، در این حالت گونه از طریق مفهوم بیان میشود ، ولی  
فقط بعضی از جنبه‌های واقعیت را که از نظر گونه اهمیت دارد معنی‌دار میسازد. از این  
دیدگاه ، گونه نوعی توصیف از يك طبقه بندی منظم است ، که بعضی خصوصیات را انتخاب  
میکند و بوسیله ترکیب این خصوصیات به يك طبقه بندی منطقی مجدد میرسد که درحقیقت  
يك سری پدیده‌ها بوجود آمده است. حتی اگر ما بتوانیم بوسیله گونه ، عناصر مفروض

واقعیت را به طریقی منطقی و منظم ، در یک نظریه فراهم آوریم ، بازهم گونه به جهت خصوصیت توصیفی که دارد از نظریه مشخص میشود .

ترکیب گونه‌شناسی‌ها در علوم اجتماعی بستگی مستقیم به مفهوم کلی از علوم اجتماعی دارد . از این نقطه نظر میتوان علیه مفهوم گرایی اروپایی که بر مبنای گونه‌های آرمانی (Types Idéaux) است و تجربه گرایی آمریکایی که بر اساس گونه‌های مادی و حسی قرار دارد اقامه دلیل کرد . گونه‌های آرمانی از زمان «ماکس وبر» معمول شد . وی اولین کسی بود که روش تجزیه و تحلیل خود را بر اساس گونه آرمانی بنا کرد ، یعنی بوسیله مشاهده و حصول اطمینان به ادراک و احساس قبلی که از خصوصیات مسلط بعضی پدیده‌های اجتماعی است : مانند شکل‌های متفاوت نهادهای قانونی که از تجزیه و تحلیل پدیده‌های سیاسی به دست می آید . این ترکیب ذهنی نه فقط جنبه درونی و باطنی دارد ، بلکه فرض وجودی آن بر این است که نوعی شناسایی کامل از روابط موجود بین پدیده‌های اجتماعی (مشاهده شده) ، در یک زمان مشخص از تاریخ و مفاهیم مربوط به آن ، بوجود می‌آورد . جامعه‌شناسی متکی به معنی درونی و ذهنی قدرت تفکر است ، یعنی بر مبنای شرایط اجتماعی و فردی است که میتوان از طریق گونه آرمانی آن را به دست آورد .

ترکیب گونه در گونه‌شناسی‌های مادی در تجربه گرایی آمریکایی به گفته «لازار سفلد» ( p. Lazarsfeld ) بستگی به ترکیب خصوصیات موقعیت را مشخص می‌سازد و سپس در جداول دو بعدی بوسیله ترکیب صفات متفاوت ، گونه‌های مشخص را تبیین و تعریف میکند ، و از طریق آزمون ضریب همبستگی و یا به کمک استنتاج منطقی بررسی میکند که آیا این گونه‌شناسی یک طرح منطقی است یا نه ؟ در حقیقت تجربه گرایی آن‌طور که در ظاهر به نظر می‌آید تنها فعل گرا ( Factualiste ) نیست . همان‌طور که « ژرژ گورویچ » اشاره کرده است ، گونه‌ها برای گسترش اندیشه‌های خیال پردازانه فراهم نیامده ، بلکه برای پیشرفت و رشد تبیین در جامعه‌شناسی است .

### صورت‌های مختلف گونه‌شناسی

اگر به نحوه تجزیه و تحلیل گونه‌شناسی‌های معاصر توجه کنیم می‌بینیم که در علوم اجتماعی سه دسته اصلی گونه‌شناسی وجود دارد :

الف - گونه‌شناسی‌هایی که بر اساس مفهوم «نهاد» بنا شده است . در این گونه‌شناسی‌ها که اساس طبقه بندی نهاد است ، مفهوم نهاد یا بصورت وسیع است یا محدود نهاد وقتی به معنای وسیع است که آن را مانند یک اندام (ارگانسیم) اجتماعی در نظر آوریم (که خصوصیات آن روشن است) و میتوان آن را گونه‌ای مستقل در جامعه به شمار

آورد، استقلالی که بوسیله موجودیت تاریخی آن نهاد، و از طریق استمرار خصوصیات آن (که مورد تأیید قرار گرفته است)، توجیه میشود. نهاد وقتی به معنای محدود است که بتوان خصوصیات آنرا برشمرد، و همان طور که «موریس هوریو» (M. Hauriou) اشاره میکند: نهاد یکی از اندامهای جامعه است و از تعدادی عناصر مرتبط که اعضای نهاد نامیده میشوند تشکیل شده است، و بوسیله منابع مشترک، رویه قانونی خاص، نگرش واحد و یا نظامهای ارزشی خاص، یک هدف مشترک را به انجام میرسانند. نهاد چه به معنای وسیع باشد و چه محدود، بر مبنای گونه شناسی است که اغلب در علوم قضایی و سیاسی بکار میرود. در این زمینه است که علم حقوق به جامعه شناسی کمک میکند، به نحوی که چارچوبهای قضایی مورد توجه حقوق دانها (در گونه شناسی آنها) در جهت تجزیه و تحلیل واقعیت اجتماعی و سیاسی بکار میرود. این گونه شناسی های نهادی که بوسیله حقوق دانها مقرر میشود به جامعه شناسان امکان میدهد تا به کمک علمی که قبلاً به دست آمده و گونه های آن نیز تبیین شده است، اندیشه های خود را هم آهنگ و منطبق سازند. مسلماً این نوع گونه ها غالباً خصوصیت مطلق و صریحی دارند اما هر گونه شناسی نهادی، لزوماً قضایی نیست.

باید دانست که گونه شناسی اصطلاحاً غایتی است که علم در جریان گسترش خود به آن رسیده است و گونه شناسی های قضایی هم (که سیر تحولی گسترده ای را به خود دیده است) ارزش قاطعی ندارد، چرا که اصولاً تمام گونه شناسی ها زیر تسلط جنبه زمانی ایجاد کننده مفهوم آن قرار دارد. او این طبقه بندی های نهادی را به «ارسطو» و «ژان بودن» (J. Bodin) نسبت میدهد زیرا تمام تجزیه و تحلیل های نهادها مبتنی بر گونه شناسی های نهادی است.

ب - گونه شناسی هایی که بر اساس یک روش بنا شده است. ضروری است اشاره کنیم که لزوماً رابطه ای میان روش شناسی و گونه شناسی موجود است و بسته به اینکه یک روش بر اساس فعل گرای باشد و یا بر مبنای مفهوم گرایی، گونه شناسی های آن دو روش بکلی از یکدیگر متفاوتند، زیرا هر روش در عمل، گونه شناسی خاصی را ایجاد میکند. لکن میدانیم که بعضی از روشها تکنیک تحقیق خود را بر اساس گونه شناسی خاص و مفهوم این گونه شناسی را بر مبنای آن روش خاص بنا میکنند، و این رابطه آنقدر صریح است که روش را بوسیله گونه شناسی و گونه شناسی را بوسیله روش باز می شناسند. از این جهت گونه شناسی ها را میتوان به سه دسته تقسیم کرد: رابطه گرا، کارکرد گرا، و ساخت گرا: گونه شناسی های رابطه گرا (Relationniste) اصولاً گونه های انفرادی یا گونه های جمعی را که بوسیله رفتارهای فردی مشخص میشود مورد توجه قرار میدهد.

و به جای اینکه مجموعه‌های کم و بیش معین را تجزیه و تحلیل کند (همان‌طور که جامعه‌شناسان در گذشته انجام می‌دادند) روابط میان افراد را مبنای طبقه‌بندی به‌شمار می‌آورد. گونه‌هایی را که «موره‌نو» (Moreno) بوسیله جامعه‌سنجی (Sociométrie) نشان داده است نمونه‌ای از این نوع گونه‌شناسی (عکس روش دورکیم) است، که رابطه بین افراد را عنصر اصلی به‌شمار می‌آورد، و وجدانهای فردی را بوسیله وجدان جمعی مشخص میکند.

گونه‌شناسی‌های کارکردگرا (Fonctionnaliste) گروههای اجتماعی و افراد و نهادها را برحسب وظایف و رفتار آنان در اجتماع طبقه‌بندی میکند. با اینکه روش گونه‌شناسی‌های کارکردی، بوسیله کارکرد گرایان معاصر مانند «مالینوفسکی» مطرح شده است، ولی در حقیقت حتی کلمه و مفهوم کارکرد (فونکسیون) ریشه در گذشته‌ها دارد. به عنوان مثال «مونتسکیو» کارکردهای قدرت را به سه دسته قانونی، اجرایی و قضایی تقسیم کرده است. ایرادی که بر گونه‌شناسی‌های کارکردی وارد است این است که بر اساس مفهوم کارکرد بنا شده است و مبتنی بر انجام و به هم پیوستگی کردارهای اجتماعی است، مفاهیم هنجار و ناهنجار را تعریف و تبیین میکند، و مسئله انحرافات و دیگرگونی‌ها را در حاشیه اجتماع قرار میدهد.

گونه‌شناسی‌های ساخت‌گرا (Structuraliste)، علوم اجتماعی را بر مبنای الگوها مورد بررسی قرار میدهد و روش تجزیه و تحلیل سیستماتیک را بهترین روش تحقیق در علوم اجتماعی می‌شناسد. ساخت مجموعه‌ای از عناصر است که بین آنها روابطی وجود دارد، و دیگرگونی یک‌عنصر یا یک رابطه، دیگر عناصر و روابط را دیگرگون می‌سازد. اما برای اینکه عناصر یک نظام بتوانند با یکدیگر در رابطه باشند، بایستی متعلق به یک مجموعه واحد باشد، و از یک میزان واقعیت اجتماعی برخوردار باشد. «لوی اشتراوس» می‌گوید: «نظام‌های خویشاوندی در صورتی میتواند مورد مطالعه قرار گیرد که متعلق به یک مجموعه اجتماعی (مثل جامعه ابتدایی) باشند. پس ساخت مبنای هر نوع طبقه‌بندی است، اما ساخت خود نوعی طبقه‌بندی نیست». برای ساخت گرایان مفهوم الگو (Modèle) جانشین مفهوم گونه‌میشود، زیرا ساخت رابطه‌ای با واقعیت تجربی ندارد، بلکه با الگو در ارتباط است. ساخت الگوی الگوهاست. الگو خصوصیات نظام (Système) را دارد و در تجزیه و تحلیل مقایسه‌ای، طراح رفتار یا وظیفه و در عین حال مؤسس یک نظریه است. ساختهای ابتدایی خویشاوندی بوسیله الگوها تبیین میشود، که به گفته ساخت‌گرایان گونه‌های مختلف را تشکیل میدهد.

ج - گونه‌شناسی‌هایی که بر مبنای مسلک سیاسی است. اندیشه ایجاد این نوع از گونه‌شناسی‌ها با مارکسیسم و مفهوم «پراکسیس» (Praxis) بوجود آمده است. در

حقیقت هر مسلک سیاسی یا مذهبی در اساس نوعی گونه‌شناسی است . هر نظام بزرگ فلسفی ، تبیینی از مجموعه پدیده‌های انسانی به دست می‌دهد و باید به یک گونه شناسی که جنبه بنیادی و منشأیابی در گذشته دارد منجر شود . اما این واقعیت در مسلک مارکسیسم اهمیت بیشتری دارد ، زیرا گونه شناسی مارکسیستی تبیینی از مجموعه دنیای اجتماعی است . به اعتقاد مارکسیست‌ها هر نوع گونه‌شناسی اجتماعی به نحوه ادراک از پدیده‌های اقتصادی وابستگی دارد و با گونه‌شناسی پدیده مزبور و جامعه به وجود آورنده آن در رابطه است . این گونه شناسی بر مبنای تمیز میان استثمارگران و استثمارشوندگان ، و تشخیص زیربنا از روبنا بنیاد نهاده شده است . نتیجه‌ای که از نظر مارکسیست‌ها می‌توان گرفت این است که اگر طبقه‌بندی بر مبنای گونه‌شناسی اصلی (در مفهوم مارکسیستی) نباشد آن طبقه بندی نوعی عوام فریبی و حتی ضد علمی است . از طرفی این گونه‌شناسی مدعی ارائه توجیه کاملی از گونه شناسی است و در حقیقت دیدی کلی و جهانی دارد و این توجیه را به تمام علوم اعم از علوم اجتماعی و علوم دقیقه تسری می‌دهد . مانند تمام گونه‌شناسی‌های سیاسی یا دینی دیگر ، این نوع گونه شناسی هدفش این است که خود را جانشین تحقیق سازد، به طریقی که هر مشاهده منجر به نتیجه‌ای شود که قبلاً برای آن ، نوعی خاص از توجیه و روش طبقه‌بندی ارائه کرده است . ولی باید دانست که اگر گونه‌شناسی‌ها برای تمام علوم لازم هستند ، لزوماً می‌بایستی تابع روح انتقاد و نسبت باشند . هیچ گونه شناسی نباید جانشین تحقیق شود ، بطوری که تحقیق را بی‌فایده و یا مصنوعی به شمار آورد . گونه‌شناسی مانع تحقیق نیست ، بلکه بالعکس باید باعث تسهیل و راهنمای آن باشد . علوم انسانی و مطالعات ترکیبی

زیر نویس‌ها :

۱- این متن ترجمه‌ای از بخش سوم کتاب زیر است :

Brimot , Albert. Les Méthodes des Sciences Sociales .  
Paris : Edition Montchrestiens, 1972. P.P. 312 - 318.

ترجمه فرنگیس اردلان